

«نه» گفتن به «دیکتات» های رایج

تراب حق شناس

دوره، دوره «دیکتات» ها و فرمان ها ست، دوره «اندیشهء واحد»، دوره کنفورمیسم و هم‌رنگ جماعت شدن. در تمام رسانه های گروهی همین را در گوش و مغز جهانیان فرو می کنند و آنقدر تلقین می کنند که همه بی آنکه خود بدانند فرمان ها را به مثابهء باور و ایمان خود تکرار می کنند. نئولیبرال های کاخ سفید واشنگتن هر خوابی که بنا به مصالح خود برای جهانیان ببینند بلافاصله در همه جا طنین انداز می شود. بوش آزادی و دموکراسی را معنا می کند. اردوی خیر و شر را تعیین می کند و همه باید سر تسلیم فرود آرند و آن را توجیه کنند! در برابر طرح «مبارزه با تروریسم»، «گسترش دموکراسی در جهان» و «خاور میانهء بزرگ» حتی مجال کوچکترین «دگراندیشی» و اما و اگر نیست. خفاش فاشیسم بر جهان سایه افکنده است. همه باید بپذیرند که آمریکا قصد دارد دموکراسی را در دنیا مستقر کند و اگر کسی چنین دروغ گوبلزی را باور نکند «کافر» است یعنی تروریست.

همه باید بپذیرند که فلسطینی ها عامل تشنج و بی ثباتی اند، و اینکه آنها هستند که «به بیگناهان تعرض می کنند و اسرائیل ناگزیر است پاسخ دهد». همه باید قبول کنند که هرکس در هر جای دنیا در برابر ظلم و اشغال دست به اسلحه ببرد و لو تیرکمان باشد و پرتاب سنگ، تروریست است. دیگر مفهوم «جنگ عادلانه» و «جنگ غیر عادلانه» را باید از یاد برد!

همه باید باور کنند که هرگونه خشونت بد است حتی در دفاع از جان و حیثیت خویش. و مردم اگر خواستهایی دارند باید با عدم خشونت «مطرح کنند!» و این در حالی ست که اعمال خشونت یک طرفه یعنی از طرف دولتها، از طرف حاکمان و سرمایه داران همواره مجاز است و مشروع. این ستمدیدگان و استثمار شدگان اند که نباید دست به مقاومت بزنند و اگر کسی چنین کرد تروریست است. موادی که در قطعنامه های ملل متحد و بیانیهء جهانی حقوق بشر به ستمدیدگان حق مقاومت می داد همه باید به بوتهء فراموشی سپرده شود و اگر کسی آنها را یادآوری کند تروریست است.

سرمایه داران و ثروتمندان هرچه به نفع خویش بدانند قانونی و قابل اجرا ست و در مقابل، هیچ مطالبه ای از جانب کارگران و زحمتکشان و ستمدیدگان پسندیده و مجاز نیست. آرمان های بزرگ قرن نوزده و بیست که در پی رنسانس و عصر روشنگری نور امید به تغییر جهان را در دل ها و مغزها پرتو افکنده بود همه باید کهنه و منسوخ تلقی شود و اگر کسی از آنها یاد کند «جهان سومی»، نوستالژیک، عقب مانده و تروریست است.

این فرمان ها آنقدر تکرار می شود و آنقدر در برابرش همه سر فرود می آورند که همه باور می کنند حق همین هاست. به همین حساب است که در قاموس جدید سیاسی و اجتماعی امروز، اسلام (آنها به طور کلی) یعنی تروریسم؛ چنانکه کمونیسم و سوسیالیسم یعنی «ایدئولوژی» بدتر از فاشیسم. هرکس از حقوق بشر دم بزند باید آن را به تفسیر آمریکای بوش قبول داشته باشد وگرنه تروریست است. ایدئولوژی داشتن بد است. فقط کمونیستها و مسلمانان ایدئولوژی دارند. اما دیگران یعنی پیروان بوش بدون ایدئولوژی هستند. این امر آنقدر عادی شده که حتی برخی از گروه هایی که هنوز بر اساس سنت و تاریخ خود رسماً از مارکسیسم استعفا نداده اند و هنوز خود را «چپ» معرفی می کنند، از ایدئولوژی به معنای مثبت اش که قاعداً باید جایگاه آنان را در صف اکثریت محروم و ستمدیدهء جامعه، در صف کارگران و زحمتکشان تعیین کند، اعلام انزجار می کنند تا متهم به

عقب ماندگی نشوند و از گردونه تمدن لیبرالی اخراج نگردند. دوره، دوره، توابعها ست، توابعهای واقعی! هرکس از آزادی و برابری بخواهد سخن بگوید باید آن را در لفافه ای از فحاشی به تاریخ کمونیسم بیچد تا کمی مقبول افتد. به سایت های اینترنتی و رادیوهای فارسی توجه کنید. شاید نزدیک به ۸۰ درصد اسم ها متعلق به همین بازیگران عصر تسلیم و کرنش، و اعضای حزب باد است.

اگر کسی از حقوق ملی و انسانی فلسطینی ها بخواهد دفاع کند باید صد بار بگوید طرفدار صلح است وگرنه متهم به آنتی سمیتیسیم می شود. آنهم صلح با اشغالگری که از زمین های غصب شده فلسطین بیرون نمی رود و بیش از ۴۰۰ قطعنامه ملل متحد را که به نفع مردم فلسطین بوده به دیوار زده است. حق موجودیت اسرائیل آنقدر بدیهی تلقی می شود که نقض حقوق فلسطینی ها در سال ۱۹۴۸ را نباید بر زبان آورد. نویسنده محترمی که چندی پیش در نگاهی سریع حوادث قرن بیستم را برشمرد و بررسی کرده بود، به بسیاری از حوادث آن قرن اشاره کرده ولی نامی از فاجعه شومی که ملت فلسطین قربانی آن است نبرده، در حالی که آن فاجعه عامل مستقیم چهار جنگ و میلیونها آواره بوده و آثارش همین امروز نیز ادامه دارد.

از کاخ سفید فرمان صادر می شود که غیر از آمریکا (و دیگر اعضای باشگاه اتمی که فعلاً نمی شود آنها را برانداخت!) هیچ کشوری حق دستیابی به تکنولوژی هسته ای ندارد و بهانه این است که رژیم های این کشورها دیکتاتوری اند و محور شر. طبقه حاکمه آمریکا خود وقتی به تنهایی بمب اتمی داشت آن را به کار برد و جنایت جنگی هول انگیز هیروشیما و ناکازاکی را مرتکب شد و هیچ دادگاه نورنبرگی هم آن را تا کنون محاکمه نکرده است. بعدها هم به این دلیل از بمب اتمی استفاده نکرد که دربرابرش شوروی چنین سلاحی داشت و موازنه وحشت او را از تکرار این جنایت مانع گشت. اما امروز من تبعیدی ایرانی که حتی یک چاقو را در دست رژیم استثمارگر و جنایتکار و ضد مردمی جمهوری اسلامی، زیادی و فاجعه آمیز می دانم حق ندارم بگویم که که منطق یکجانبه و دیکتات آمریکا ظالمانه است و نباید تسلیم آن شد! چرا باید متحدان آمریکا یعنی پاکستان و پایگاه مقدم امپریالیسم در منطقه یعنی اسرائیل بمب اتمی داشته باشند ولی کشورها و ملت های دیگر باید از آن محروم بمانند؟ من نوعی، رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون می خواهم، اما این منطق زور را چرا باید پذیرفت؟ اگر چنین بگویم می گویند همصدا با جمهوری اسلامی شدن؟! عجب چماق دموکراتیکی؟! باید پرسید این چه ربطی به همصدائی با جمهوری اسلامی دارد؟ من بین تسلیم به «دیکتات» بوش و سیاست جمهوری اسلامی، مرزبندی می کنم. درباره شعار «خلع سلاح عمومی» هم باید گفت که در این جهان سراپا تضاد، صرفاً یک آرزوی اخلاقی ست که هیچ گرهی از کار ضعفا حل نکرده و نمی کند.

من از حق همهء خلق ها دفاع می کنم، از حق تعیین سرنوشت شان و حق آنان در بهره گرفتن از کلیه امکانات مادی و معنوی بشری. حساب رژیم سراپا ظلم و فساد و جنایت جمهوری اسلامی را مردم ایران باید برسند نه اینکه دزد بزرگتر، یعنی دار و دستهء کاخ سفید تعیین کند که کدام مردم حق استفاده از این یا آن امکانات را دارند یا ندارند. به گفتهء نویسنده ای فرزانه، «حق ملت ها ثابت است، اما رژیم ها رفتنی اند». مسلم است که حاکمان ستمگر با مبارزهء مردم خود باید از پا درآیند.

همرنگ جماعت شدن و طوطی صفتی برخی را بر آن داشته که از آنچه آمریکا به عنوان ارزش های مجاز تلقی می کند کورکورانه اطاعت کنند و آن را به تکرار بر زبان آرند. در برخی رادیوهای فارسی، هستند خودفروختگانی که به عنوان دکتر و استاد فلان دانشگاه با آنها دم به دم مصاحبه می شود. یکی قسم می خورد که آمریکا «انقلابی» شده و یکی دیگر هم در مصاحبه ای ادعا می کند که «امپریالیسم آمریکا امروز برای ایران می

خواهد آزادی بیاورد» و «منافع ملی ایران» در همدستی با اسرائیل نهفته است! همین جا باید تأکید کنیم که «مخالفت» فریبکارانه، رژیم با اسرائیل چیزی جز خدمت به آن و خیانت به آرمان فلسطین نبوده است! ما سرمان را خم نمی کنیم و در برابر این اندیشهء واحد و فرمان کاخ سفید «نه» می گوییم. ما باید همصدا با میلیون ها نفر که در خیابان های جهان علیه تجاوز آمریکا به عراق فریاد «نه» طنین انداختند سرمان را بالا بگیریم و به برنامه های آمریکا پاسخ نفی و اعتراض و مقاومت دهیم. باید برخی افراد و گروه های سرسپرده را که به این فرمان ها تن داده اند و با تکرار وفاداری خود به کعبهء واشنگتن بر سر و کول یکدیگر بالا می روند تا شاید خود را به عنوان کرزای و علاوی و چلی ایران به رسمیت بشناسانند و در دل رب النوع بوش جایی برای خود باز کنند افشا کنیم.

باید اقدام گروهی «تشنهء قدرت به هر قیمت» یعنی «سازمان مجاهدین» را محکوم کنیم که به سنت های انقلابی و ضد امپریالیستی نخستین این سازمان پشت کرده و امروز برای جلب رضایت خاطر بوش، هی به اصطلاح «جای رآکتورهای اتمی ایران» را بر چهار سوی دنیا جار می زند (درست یا غلط بودنش مسألهء دیگری ست) و عملاً از آمریکا می خواهد که ایران را نیز به عراق بدل کند.

باید باند پهلوی طلب را نیز که آشکارا خواستار یک ۲۸ مرداد دیگر، بلکه بدتر از آن است، محکوم کنیم. پهلوی ها ۵۰ سال، بی هیچ کیفری، بر گردهء مردم شلاق زدند و دستاوردهای انقلاب مشروطیت و جنبش ملی نفت را به باد دادند و بازهم وقیحانه طلبکارند!

باید مجدانه خواستار واژگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و محاکمهء سران جنایتکار و دزد و غارتگر آن در رده های مختلف باشیم. سرنوشت ایران را اکثریت مردم آن که همانا کارگران و زحمتکشان شهر و ده و ستمدیدگان از مرد و زن اند باید تعیین کنند. به جای چشم دوختن به دهان ساکنان کاخ سفید باید با اتکاء به نیروی انقلابی توده ها و همصدا با دیگر محرومین جهان، به آمریکا و همپیمانان اش، هر شکل و رنگی داشته باشند، «نه» بگوییم. تسلیم طلبان، همرنگ جماعت شدگان، آشکارا همدستی و کولابوراسیون با دشمن را تبلیغ می کنند. پیدا ست که نمایندگان سرمایه داری جهانی که دنیا را زیر فرمان خود می خواهند و برای ملل جهان کوچکترین ارزشی قایل نیستند، هنگامی از کردهء خود پشیمان خواهند شد که با مقاومت سرسختانهء توده ها روبرو شوند. امروز سردمداران کاخ سفید در کار تهیه بمب های کوچک اتمی هستند تا توده های به جان آمده را نابود کنند. اما تنها مبارزهء سرسختانه، صبورانه، خردمندانه و پیگیر توده های ستمدیده است که با هیچ تکنیکی قابل شکست نیست و می تواند، اگر بخواهد، پس از هر شکستی دوباره نیرومندتر از پیش برخیزد. «اگر مردمی اراده کنند که زندگی از آن خودشان باشد، سرنوشت هم چاره ای جز تسلیم در برابرشان ندارد».

نیمهء فوریه ۲۰۰۵